

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به شوق چشمه

کنکاشی در زندگی و نهضت امام خمینی علیه السلام
به روایت خاطره

مؤسسه فرهنگی قدر ولایت

به شوق چشمه

کنکاشی در زندگی و نهضت امام خمینی علیه السلام
به روایت خاطره

ناشر: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت

نوبت چاپ: چهارم ۱۳۹۰ شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

حروفچینی: ظریفیان لیتوگرافی: نیما

چاپ و صحافی: صاحب کوثر طراحی جلد: خلیلی فر

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

شابک: ۹-۳۳-۰۳۳-۴۹۵-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-495-033-9

تلفن و نمابر ۶۶۴۱۱۱۵۱-۶۶۴۶۹۹۵۸

قیمت ۳۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

۱۳	پیش‌درآمد.....
۱۵	به جای مقدمه.....

فصل اوّل

از گذشته‌ها...

۲۵	ولادت.....
۲۵	چگونگی انتخاب نام خانوادگی.....
۲۶	کودکی.....
۲۷	تحصیل.....
۲۹	تفریحات در خمین.....
۳۰	هجرت از خمین.....
۳۱	همسر و فرزندان.....
۳۲	مبارزه با هوس دوران جوانی.....
۳۲	تأثیر نفّس امام.....
۳۴	در محضر علمای قم.....
۳۴	وضع حوزه‌های علمیه در گذشته و خاطره‌ای از استاد.....
۳۶	امام چگونه با آیت‌الله شاه‌آبادی مأنوس شد؟.....
۳۹	آشنایی با آیت‌الله شاه‌آبادی.....
۴۲	آیا آیت‌الله حجّت با درس فلسفه امام مخالف بود؟.....

۶. به شوق چشمه

- ۴۳ میل به عرفان
- ۴۳ مطالعات امام
- ۴۴ برخی از مطالعات غیرحوزوی حضرت امام
- ۴۵ اختلاط فلسفه با اصول
- ۴۶ فرق بین عطایای ذاتی و اسمائی
- ۴۶ اوّلین کتابی که امام نوشت
- ۵۰ کشف اسرار چگونه نوشته شد؟
- ۵۲ چاپ کتاب دماء ثلاثه
- ۵۳ اجتهاد حاج آقا مصطفی
- ۵۴ آقای معلم
- ۵۵ ثروت و دارایی امام
- ۵۵ زندگی خصوصی و سالهای دور از وطن
- ۵۶ علاقه امام به همسرش
- ۵۶ همسر امام فداکار بود
- ۵۷ محبوبیت امام
- ۵۸ واکنش امام در برابر تبلیغات بیگانه
- ۵۹ واکنش امام در برابر احساسات مردم
- ۶۰ بیماری امام
- ۶۱ دوام انسان
- ۶۲ شنیده‌ام کمتر به دیدار کسانی که از سفر تبلیغی برمی‌گردند، می‌روند
- ۶۴ چرا امام در لحظات آخر عمرشان از دیدار با علی خودداری کردند؟
- ۶۶ در آن لحظه حساس

فصل دوم

امام و آیت‌الله بروجردی

- ۶۹ فداییان اسلام و سکوت آیت‌الله بروجردی
- ۷۲ پاسخ به شبهات الحادی

فهرست مطالب ۷

روح‌الله خمینی، نماینده رسمی آیت‌الله بروجردی.....	۷۲
تبلیغ برای آیت‌الله بروجردی.....	۷۴
یک نامه در لزوم تقویت حوزه‌های علمیه و مرجعیت آیت‌الله بروجردی.....	۷۵
پرداخت شهریه‌ای به آیت‌الله بروجردی.....	۷۸
عدم شرکت در تشییع جنازه آیت‌الله بروجردی.....	۷۸
موضع امام در مقابل تبلیغات دوستان.....	۸۰
مخالفت امام با تشکیل جلسه استفتاء.....	۸۱
تقلید پس از آیت‌الله بروجردی.....	۸۲
حفظ حوزه بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی.....	۸۴
از دلایل کناره‌جویی امام از مرجعیت.....	۸۴
یک قلم قرمز دور من بکشید.....	۸۵
وحدت حوزه.....	۸۶
شایع است که آقای خمینی وجوه نمی‌پذیرد.....	۸۷
چرا امام رساله چاپ نکرد؟.....	۸۸
امام اعلم از علما.....	۸۹
تهدید امام.....	۸۹
دوری امام از مرجعیت.....	۹۱
احترام به علما.....	۹۲

فصل سوم

دارالتبلیغ و مسأله شریعتمداری

نفی یا اثبات دارالتبلیغ.....	۹۵
تکلیف شرعی در مقابل دارالتبلیغ.....	۹۶
موضع امام در برابر دارالتبلیغ.....	۹۷
نگرانی از تشکیلات دارالتبلیغ.....	۹۹
مخالفت امام.....	۱۰۰
ختم غائله.....	۱۰۱

۸..... به شوق چشمه

کشته شدن یک نفر و سؤال از امام ۱۰۵
شریعتمداری و حزب خلق مسلمان ۱۰۷

فصل چهارم

آغاز نهضت و شیوه‌های مبارزاتی امام

قیامهای صد سال اخیر ۱۱۷
جنبش اسلامی چگونه شروع شد؟ ۱۱۸
مبارزه برای آزادی ۱۱۹
شرح مبارزات پانزده ساله ۱۲۰
مقدس‌نمایی رضاشاه ۱۲۲
مقلد دروغین ۱۲۴
وضع ما در زمان رضاشاه ۱۲۵
جنايات رضاشاه ۱۲۶
توطئه کشف حجاب ۱۲۷
فشار برای تغییر لباس ۱۲۹
امتحان از طلبه‌ها ۱۲۹
سرباز گرفتن طلاب ۱۳۰
در مقابل رضاخان ۱۳۱
در مقام بیان فشارهای پهلوی به اهل علم ۱۳۳
آغاز حرکت اسلامی ۱۳۳
تلگراف علم و تصویبنامهٔ انجمنهای ایالتی و ولایتی ۱۳۶
تکلیف در مقابل لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی ۱۴۵
کشف قدرت روحانیت ۱۴۹
مسأله اصلی براندازی رژیم است ۱۵۲
وظیفهٔ مردم در برابر لوايح ششگانه رژیم ۱۵۳
صلابت امام ۱۵۵
در همان نیمه شب ۱۵۶

۱۵۷	امام و نخست‌وزیری منصور.....
۱۵۸	تلاش رژیم برای تفاهم با روحانیت و پاسخ امام.....
۱۶۱	انگیزه مبارزه امام.....
۱۶۲	مبارزه در کنار درس و بحث طلبگی.....
۱۶۳	در برابر نامالایمات.....
۱۶۴	صبر و استقامت.....
۱۶۴	چرا امام با مقامات رژیم شاه ملاقات خصوصی نداشت؟.....
۱۶۵	افشاگری.....
۱۶۵	اعلام عزای عمومی.....
۱۶۸	سخنان زندگی‌بخش.....
۱۷۵	باید در مقابل دشمن بایستیم.....
۱۷۶	پاسخ به نامه‌ها.....
۱۷۷	ماجرای دستگیری امام.....
۱۷۸	امام در زندان.....
۱۷۹	سیاست در منظر امام.....
۱۸۲	ملاقات با صدر (وزیر کشور).....
۱۸۳	زندان - انتقال به قیصریه.....
۱۸۳	چرا امام در قیصریه با شاه ملاقات نکرد؟.....
۱۸۶	آیا مذاکره و ملاقات امام با شاه مؤثر بود؟.....
۱۸۷	بهاییها و بهترین راه تبلیغ.....
۱۸۹	تبعید امام.....
۱۹۲	استقامت در تبعید.....
۱۹۳	ورود به عراق.....
۱۹۴	مقابله با محمدرضا شاه.....
۱۹۵	قیام بر علیه ظلم و جور.....
۱۹۸	داستان تبعید به عراق و مهاجرت به فرانسه.....
۲۰۴	امام بنای سکوت نداشت.....

- ۲۰۵ تشکیل حکومت اسلامی.
- ۲۰۵ هوشیاری امام.
- ۲۰۷ مخالفت با آمدن طلبه‌های قم به نجف.
- ۲۰۹ چند سؤال از امام در نجف.
- ۲۱۳ خدمت به اسلام.
- ۲۱۸ انجمن حجتیه و برخورد امام.
- ۲۲۰ بدگمانی نسبت به سازمان مجاهدین خلق.
- ۲۲۱ امام سازمان مجاهدین خلق را تأیید نکردند.
- ۲۲۲ شناخت صحیح منافقین.
- ۲۲۳ عدم حمایت از منافقین.
- ۲۲۴ برخورد با گروه‌های محارب و ملحد.
- ۲۲۴ کمک به خانواده مبارزین.
- ۲۲۵ انسانیت و مساعدت.
- ۲۲۶ راه حق.
- ۲۲۷ آیا امام از حرکت‌های مسلحانه حمایت می‌کرد؟
- ۲۲۸ اگر مبارزات ملت مفید واقع نشد؟
- ۲۲۸ جهاد مسلحانه.
- ۲۲۹ نبرد مسلحانه.
- ۲۳۰ مبارزه تا پیروزی.
- ۲۳۱ ادامه مبارزه.
- ۲۳۱ دلایل مخالفت امام با حرکت‌های مسلحانه.
- ۲۳۳ منع جواز استفاده از قرص سیانور.
- ۲۳۴ چگونگی اطلاع از شهادت آیت‌الله سعیدی.
- ۲۳۷ حفظ وحدت عالم و روشنفکر.
- ۲۳۸ تکلیف افسران در مبارزه.
- ۲۳۹ آگاه‌سازی مردم.
- ۲۴۰ امام بیان‌کننده خواسته‌های ملت.

۲۴۰	حمله به نیروهای انتظامی و ارتشی
۲۴۱	مسئولیت حفظ انقلاب به چه کسی واگذار می‌شود؟
۲۴۲	تصمیم امام برای خروج از عراق
۲۴۳	تصمیم به ترک عراق
۲۴۴	ناگفته‌های هجرت
۲۴۹	چگونگی هجرت امام از نجف؟
۲۵۲	توقف در فرانسه
۲۵۲	انتخاب فرانسه
۲۵۳	چرا فرانسه
۲۵۶	تعهد به مردم
۲۵۶	اگر پاریس نشد تکلیف چیست؟
۲۵۸	پاسخ امام به پیام دولت فرانسه
۲۵۹	آنچه برای امام مهم بود
۲۵۹	پاسخ کوبنده امام به نماینده کارتر در فرانسه
۲۶۰	برنامه روزانه در پاریس
۲۶۰	بخشی از مصاحبه با لوموند و چند سؤال از امام
۲۷۱	دولت از هاری
۲۷۲	واکنش امام در مقابل اعمال رژیم
۲۷۴	نپذیرفتن دعوت شاه
۲۷۴	سازش با شاه، هرگز
۲۷۴	شایعه جانشینی فرزند شاه
۲۷۵	ماهیت حکومت جمهوری
۲۷۵	دولت پیشنهادی امام
۲۷۵	نظر امام درباره خروج شاه از ایران
۲۷۷	آیا امام به رفتن شاه راضی بود؟
۲۷۷	روزی که مردم از مبارزه خسته شوند
۲۷۹	امام به حقیقت رسیده بود

- چند سؤال در فرانسه. ۲۸۰
- ورود امام به ایران ۲۸۴
- اجازة تشکيل دولت موقت در ایران. ۲۸۶
- چرا جمهوری اسلامی؟ ۲۸۷
- چرا روحانیون در رأس حکومت قرار گرفتند؟ ۲۹۰
- ایستادگی ۲۹۲
- امام و مردم. ۲۹۲
- احساس امام در هنگام ورود به ایران. ۲۹۳
- هیچ! ۲۹۴
- چرا امام به ایران آمد؟ ۲۹۵
- روز اولی که امام به ایران آمدند. ۲۹۵
- مدرسه علوی. ۲۹۹
- نقش خانمها در پیروزی انقلاب ۳۰۱
- صلاح‌دید امام ۳۰۲
- توکل امام ۳۰۳
- بی‌اعتنایی به تبلیغات سوء. ۳۰۴
- شاه باید برود. ۳۰۵
- اگر شاه برود ۳۰۷
- سرنگونی رژیم شاه ۳۰۷
- راویان ۳۰۹
- منابع و مأخذ ۳۱۱
- نمایه موضوعی ۳۱۶

پیشن در آمد

بر لب کوثرم ای دوست ولی تشنه‌بیم
در کنار منی از هجر تو در تاب و تبم
روز من با تو به شب آمد و شب با تو به روز
در فراق رخ ماهت گذرد روز و شبم

بی‌شک در باب زندگی حضرت امام خمینی(رض) سخنهای بسیاری گفته شده و کتب و مقالات متعددی به رشته تحریر درآمده است و سخنوران و راویان در ابعاد مختلف زندگی آن عزیز سخنها گفته و قلم‌فرساینها کرده‌اند تا زندگینامه جامعی از آن پیر فرزانه در برابر چشم دوستداران قرار گیرد.

مجموعه «به شوق چشمه» نیز مستند است به این حکایات و روایات در باب زندگی حضرت امام خمینی(رض) با شکل و قالبی جدید. همان‌طور که در «حرفی از آن هزاران» گفتیم و مورد استقبال عزیزان قرار گرفت که این مشوقی شد در تدوین مجموعه جدیدی از زندگی و حیات آن عزیز سفر کرده که شاید به گونه‌ای جلد دوم آن مجموعه باشد.
به شوق چشمه نوشت چه قطره‌ها که فشانم

ز لعل باده‌فروشت چه عسوه‌ها که خریدم

ز غمزه بر دل ریشم چه تیرها که گشادی

ز غصه بر سر کویت چه بارها که کشیدم

اما همان‌طور که مقام معظم رهبری در بیاناتشان فرمودند:

ما باید با تکرار این حقیقتها، یک هدف را دنبال کنیم و آن، درس گرفتن است و لاغیر؛ و الا صرف ستایش کردن فایده‌ی ندارد. بلکه گاهی هم مضر است، زیرا وقتی که خیال می‌کنیم او کارها را انجام داده است؛ تصور می‌کنیم که دیگر کاری به عهده ما نیست.

گر نماز آن بود کان مظلوم کرد
دیگران را زین عمل محروم کرد
ما آن بزرگوار و انسان والا و مقتدا و قائد را ستایش می‌کنیم تا خودمان را به او نزدیک
سازیم و راهش را ادامه دهیم. تقوای خدا بر همهٔ امور زندگی او حاکم بود، ما نیز باید تقوای خدا را
ملاک همهٔ امورمان بشماریم.

«به شوق چشمه» سعی دارد که با جمع‌آوری مجموعه خاطرات و اسنادی که حاوی سؤالات
وابهاماتی از زندگی، نهضت و مبارزهٔ امام خمینی (رض) است، به بررسی ابعاد مختلف زندگی آن
حضرت بپردازد.

کیفیت ارائه سؤال و نحوه احترام متقابل و نوع پاسخ حضرت امام، خاطرات شیرین و جذابی
را موجب گردیده که مطالعه تک تک آنها می‌تواند پاسخگوی برخی از نیازهای نسل امروز و فردا
باشد.

پس اگر در جایی، مطالب گسسته آمده این را بر ما بیخشایید که سبک نگارش را براساس
آنچه گفتیم آورديم و امیدواریم آنان که حدیث این گونه‌ای دارند، گنجینه دل خویش را بگشایند
تا حقایق در مقابل دیدگان علاقه‌مندان قرار گیرد. پس آنچه که می‌گوییم و آنچه از این عزیز
آورده‌ایم سخن کاملی نیست، که خواستیم قدمی برداشته باشیم برای معرفی امام از نگاهی دیگر.
اما در مورد خاطراتی که آمده، بایست گفت میزان و شرط اعتماد به خاطرات اشخاص که در
مقاطع حساس تاریخ معاصر نقشی به عهده داشته‌اند، بسته به کارنامه سیاسی نویسندگان یا
راویانش، یکسان نیست. بی‌تردید زمان و مکان و شرایط اجتماعی و روانی ویژه‌ای که نویسنده و
یا راوی به هنگام بیان و یا نگارش خاطرات خود در آن مقطع قرار داشته نیز باید هنگام بررسی
آنها ملحوظ داشت.

پس در جایی که به سخنان امام استناد کرده‌ایم همه براساس اسناد آمده و بدون کم و کاست
بوده و بر آن اطمینان تام داریم، اما اگر مطلبی از خاطره را به غلط آورديم کوتاهی از ما نیست
- که با ذکر راوی راه را بر خود هموار کرده‌ایم - که ان شاء... بزرگوارانه بر ما می‌بخشند و با
ارشادات خویش ما را در چابهای بعدی راهنما هستند و امیدواریم با آن عبارت مولای متقیان که
فرمودند: «آن چنان در تاریخ گذشتگان غور کردم که گویی با آنها زیستم»؛ امید که آن گونه باشیم.
از برادر عزیز آقای فرامرز شعاع حسینی که بار این تحقیق را به دوش کشیده و این مجموعه
را گردآوری و تدوین نموده است، سپاسگزاری می‌شود. امید است از اجر معنوی این اثر، همگی
بهره‌مند شویم. ان شاءالله

به جای مقدمه

در طول چند روزه ایام بیماری که صبحها خیلی زود خدمت آقا می‌رفتم از خاطرات مختلف سؤال می‌کردم. از دوران کودکی‌شان، از وضع خمین، از عمه‌شان* از هجوم اشراک به شهر خمین، از اسلحه دست گرفتن ایشان. یک بار یادم می‌آید تعریف می‌کردند: «من وقتی ۱۶ ساله بودم از دیوار بلندی که بین دو قلعه نزدیک خانه‌مان بود و یک طرف ارتفاع نسبتاً زیاد دیوار و طرف دیگر حیاط و درختها، رد می‌شدم. عرض دیوار حدوداً یک و جب بود و من با سرعت از روی این دیوار می‌دویدم. (در همین هنگام حاج حسن آقا** از دور رد شدند.) ایشان گفتند: «هی‌کلم

*- پدر حضرت امام خمینی در ذیحجه سال ۱۳۲۰ ه. ق (اسفند ۱۲۸۱ شمسی) در بین راه خمین، اراک مورد سوء قصد بعضی از اشراک قرار گرفت و بر اثر اصابت چند گلوله به کتف و کمر ایشان در سن چهل سالگی به شهادت رسید. جنازه آن مرحوم به نجف اشرف منتقل گردید و در آن جا دفن شد، با شهادت سید مصطفی، خواهر ایشان بانو صاحب‌به خانه برادر شهید خود رفت و سرپرستی کودکان خردسال آن مرحوم را بر عهده گرفت، در صفات و خصایص شایسته این بانو داستان‌هایی نقل می‌کنند. (نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، صص ۳۶ و ۳۷، دفتر اول، چاپ پانزدهم، بهار ۱۳۸۱).

** - حجت‌الاسلام والمسلمین سید حسن خمینی فرزند مرحوم سید احمد خمینی.

مثل حسن بود، وقتی او (حسن) را می‌بینم یاد خودم در همین سنه می‌افتم. بلند و باریک بودم.» خاطرات زیادی ایشان در این ایام تعریف می‌کردند.^(۱)

می‌گفتند: «من یادم است بچه بودم که حکومت [حاکم] خمین یک نفر از خانها را گرفته بود. بعد از دو سه شب، سه چهار شب ریختند خانها و حکومت را گرفتند و حبسی خودشان را بیرون آوردند و حکومت [حاکم خمین] را به اسیری بردند، و آحدی از مردم هیچ، همچو نبود که «چرا» بگویند، خوشحال هم بودند، شاید بعضی شان منزل حکومت را آمدند تتمه [آن] را غارت کردند. من شاهد قضیه بودم که آن خانه‌ای که حکومت را از آن بردند، من بچه بودم، پشت یک دری ایستاده بودم و نگاه می‌کردم به وضع آنها که آنها حمله کرده بودند و حکومت هم مرد قلدری بود، او هم باز آن وقت ده تیری داشت، او هم حمله می‌کرد و یک نفر را هم ظاهراً از آنها کشته بود، لکن بعد اسیر شد.»^(۲)

«در خمین یک حکومتی بود که این، یکی از خوانین آن اطراف را گرفته بود و حبس کرده بود، بعد از همان خوانین چند نفری با تفنگ آمدند و حکومت را گرفتند و بردند و مردم هیچ عکس‌العملی نشان ندادند، بلکه خوشحالی هم می‌کردند. این مال حکومت، مال رضاشاه را حساب بکنید و مال محمدرضا. شما اکثراً یادتان نیست، وقتی که متفقین، وقتی که آمریکا و عرض کنم که انگلستان و روسیه و اینها - آمدند به ایران

۱- لیلا بروجردی، فصل صبر، ص ۱۴۶.

۲- صحیفه امام؛ ج ۱۳، ص ۳۸۰.

و ایران را گرفتند، همه چیز مردم در معرض خطر بود، در عین حال وقتی رضاشاه را از این جا بردند بیرون، مردم شادی می کردند، کأنه همه آن ناراحتیها به رفتن رضاشاه ترمیم شد. محمدرضا هم شما شاهدش بودید که وقتی که از این جا رفت - من نبودم در ایران، لکن گفتند - ایران غرق شادی بود. این را دیگر شماها دیدید، چرا؟ برای این که جدا بودند اینها از ملت، فرماندار - به قول شما - از ملت جدا بود. وقتی که یک حکومتی، آن وقت هم این متعارف بود که وقتی حکومت معزول می شد، فرار می کرد فرماندار یک جایی. این کراراً این دیگر مسأله ای بود که آن وقتها کراراً اتفاق می افتاد، شاید در زمان اینها نشد، اما قبلاً این مسأله بود که فرماندار یک جایی، حکومت یک جایی، وقتی حکم عزلش می آمد، نمی توانست آن جا دیگر باشد فرار می کرد، شب فرار می کرد که مبادا مردم غارتش کنند، بریزند و چه بکنند، برای این که از مردم جدا بودند. آن وقتی که قدرت دستش بود، با مردم بدرفتاری می کرد، مردم از او جدا؛ او از مردم جدا. آن وقتی که معزول می شد، باید فرار کند برود»^(۱)

«من خیلی از حکومتها را یادم هست، حکومت [حاکم] خمین که یک قصبه بود، حکومت ولایت ثلاث که مرکزش مبدأش گلپایگان بود. این حکومتها، وقتی که راه می افتند، جلوشان یک کسی بود که یک عصایی هم دستش بود و اشخاصی هم [در] اطراف [او]، هر جا می رفتند. آن طور یال و کوپال داشتند، لکن در عمل همه اش ظلم بود. همه اش تعدی به

مردم [بود] یال و کوپالها را درست می‌کردند برای اذیت مردم. من بچه بودم که حکومت گلپایگان یک نفر آدم شرّ هم بود. یکی از بالاترین افراد در بین تجار و از متدین‌ترین افرادی که سراغ داشتم، این [شخص] را از توی اتاقی که نشسته بودند، وقتی که حکومت با آنها [به] خشونت صحبت می‌کرد و ما بیرون بودیم، نمی‌دانم حالا آن‌جا صحبت چه بود ایشان می‌دیدند. کشیدند آن مرد محترم را [و] آوردند توی حیاط، پایش را بستند به چوب و کتک زدند به او، وضع این‌طور بود.»^(۱)

«شاید شما هیچ کدامتان یادتان نباشد، همه این شلوغیها که حالا می‌بینید بوده ما شاهدش بودیم. ما در همان محلی که بودیم، یعنی خمین که بودیم سنگربندی می‌کردیم. من هم تفنگ داشتم. منتها من بچه بودم به اندازه بچگی ام. بچه شانزده، هفده ساله. ما تفنگ دستان بود. تعلیم تفنگ هم می‌کردیم. من بلام الان تفنگ اندازی را. این اخوی ما بزرگتر از ما بود. ایشان تفنگ انداز است. منتها حالا پیرمرد است. ما سنگر می‌رفتیم و با این اشاری که بودند و حمله می‌کردند و می‌خواستند بگیرند و چه بکنند. هرج و مرج بود. دیگر دولت مرکزی قدرت نداشت. و هرج و مرج بود. قبل از این رضاخان بود. هرج و مرج و دولت مرکزی [ی] هم بدون قدرت. و همه جا. کاشان و این حدود قم و ... بود. نایب حسین و پسرش، [به] آن حدود ما هم حمله می‌کردند زلّقیها و ... حمله می‌کردند. و یک دفعه هم آمد [ند] یک محله‌ای از خمین را گرفتند

و مردم با آنها معارضه کردند و تفنگ [به] دست گرفتند، ما هم جزء آنها بودیم که به اندازه‌ای که می‌توانستیم حرکت بکنیم [حرکت می‌کردیم]، ما امیدواریم که این ملت ما همه تفنگدار باشند و همه جنگجو، آن قدری که می‌توانیم می‌زنیم.^(۱)

[در جای دیگر می‌گفتند:] «من از بچگی در جنگ بودم [تا] حالا نگفتم. ما مورد هجوم زلّقیها بودیم. مورد هجوم رجبعلیها بودیم و خودمان تفنگ داشتیم. و من در عین حالی که تقریباً اوائل شاید بلوغم بود، [و] بچه بودم، دور این سنگ‌هایی که بسته بودند در محل ما و اینها [اشاره] می‌خواستند هجوم کنند و غارت کنند، آن‌جا می‌رفتیم سنگ‌ها را سرکشی می‌کردیم.»^(۲)

من خودم اطلاع [دارم] یادم هست از آن وقتها، از زمان احمدشاه یادم هست، که ما مبتلا بودیم به دزدیها. مبتلا بودیم به این اشخاصی که می‌آمدند، مثل رجبعلی و مثل آن نایب حسین کاشی و مثل آن میرزا... و اینها، که شما حالا اسمهایشان را هم نشنیدید، می‌آمدند غارت می‌کردند. دهاتی که ما در آن بودیم غارت می‌کردند. اصل حکومت در کاشان نمی‌توانست کاری بکند. همه‌اش این غارتگرها بودند. غارتگرها آن‌جا غارت می‌کردند. همه کارها را انجام می‌دادند. منتها تا زمان رضاشاه همه غارتها را منحصر کردند به یک غارتگر! همه را سرکوب می‌کردند، یک غارتگر جای همه نشست، آن غارت می‌کرد. بیشتر غارتگرها متعدد

۱- همان؛ ج ۱۱، ص ۲۵۹.

۲- همان؛ صص ۱۲ و ۱۳.

بودند. بعدش همه سرکوبی شدند - آن هم به دستوری که از خارج داشتند همه را سرکوبی کردند - و متمرکز شد قوا در یک نفر که آن هم غارتگر بود. (۱)

من هر دو جنگ بین المللی را یادم هست و گمان ندارم هیچ کدام از شما جنگ بین المللی اول را یادش باشد. ما در جنگ بین المللی هم مشاهده می کردیم، من کوچک بودم لکن مدرسه می رفتم و سربازهای شوروی را در همان مرکزی که ما داشتیم در خمین، من آن جا آنها را می دیدم و مورد تاخت و تاز، ما واقع شدیم در جنگ بین الملل اول. جنگ بین المللی دوم را بسیاری از شماها یادتان هست که ما مورد تاخت و تاز این سه قوه واقع شدیم، آمریکا، انگلستان، شوروی.

سربازهای آنها در همه کشور ما تقریباً پخش بودند. شوروی تقریباً از بیرون تهران تا خراسان، انگلستان در قم و آن جاها و کسان دیگر هم جاهای دیگر. ما مورد تاخت و تاز بودیم به عنوان «پل پیروزی». ما باید مورد تاخت و تاز بشویم تا آقایان پیروز بشوند، بعد هم که پیروز شدند و حال صلح پیش آمد باز ما ذبح شدیم. کشورهای ضعیف این طورند، در حال صلح مورد تاخت و تازند و ذبح و در حال جنگ هم همین طور. ما حال صلح مان بدتر از حال جنگ مان بود، در حالی که دنیا در صلح به خیال خودشان آرامش و صلح بود، این قوای بزرگ جنگ نداشتند، فرصت داشتند که همه چیز ما را از دست بدهند، بگیرند از ما.

ما در طول مدتی که انگلستان و آمریکا در این جا دخالت مستقیم داشتند، هیچ چیز خودمان نداشتیم، نه فرهنگ ما یک فرهنگ سالم بود و فرهنگ خودمان بود، نه تربیت می شد در دانشگاههای ما اشخاصی که برای خود ملت باشند و به درد خود ملت بخورند، و نه قوای نظامی ما از ما بود و برای ما بود و نه جهات اقتصادی ما مربوط به خودمان بود، تمام طرحهایی که ریخته می شد از آن جا بود. شاه مخلوع در یکی از کتابهایش - که بعد جمع کردند - این کلمه بود که بعد از این که این قوای ثلاثه آمدند و اجتماع کردند سرانشان در تهران، او نوشته است که اینها صلاح دیدند که من باشم، ما باشیم در ایران. بعد آنهايي که اطرافش بودند، لابد به او فهمانند که بدغلطی کردی.

آن کتاب را با آن جمله اش را دیگر محو کردند و جمع کردند از قراری که گفتند. این یک سندی است از زبان یک نفری که در این جا به طور ظلم سلطه داشت، این یک اقراری است (که) از او به این که آنها من را در این جا قرار دادند. قبل از او برای پدرش هم همین مسأله بود، منتها آن را خود انگلیسها در رادیوی دهلی اقرار کردند، گفتند ما رضاخان را آوردیم در ایران و سلطنت به او دادیم لکن به ما خیانت کرد و او را بیرون کردیم. این هم اقراری بود که انگلستان کرد، آن هم اقراری بود که همان کسی که دست نشانده خود آنها بود کرد.

در یکی از صحبت هایش محمدرضا گفت که لیست وکلا را از سفارتخانه می نوشتند و پیش ما می فرستادند و ما ملزم بودیم که آنها را وکیل کنیم. ما، هم وکلا را با این کلمه می شناسیم و هم محمدرضا را و

دستگاههای دولتی را با این کلمه می‌توانیم بشناسیم و هم آمریکا و شوروی و انگلستان را. اینها شواهدی است که هست.^(۱)

و آنچه می‌آید نیز براساس این شواهد، گفته‌ها و شنیده‌هاست که بخشهایی از زندگی حضرت امام خمینی (رض) براساس آن تدوین و گردآوری گردیده است.